

گفت وگو با استاد مجتهد شبستری

پژوهشهای قرآنی: جناب استاد شبستری از این که فرصتی فراهم آمد تا با شما گفت وگویی داشته باشیم متشکریم.

به نظر شما مهم ترین و بایسته ترین موضوع قرآنی که نیازمند پژوهش می باشد، کدام موضوع است؟

استاد شبستری: مبانی فهم و تفسیر قرآن، فکر مرا بسیار مشغول می کند. با این که مسایل مربوط به مبانی فهم قرآن به صورت جسته و گریخته در تأملات و مباحثات قرآنی و دینی آمده است، اما باز هم ما امروز به شدت نیازمند گفت وگو و تحقیق درباره آن هستیم.

در نخستین گام ما باید مشخص کنیم که زبان قرآن، چه نوع زبانی است و گرنه طرح هر سؤال دیگری از قرآن، بی مفهوم خواهد بود؟

پس نخستین سؤال این است که قرآن چگونه کتابی است و اصلاً قرآن چیست؟

اگر قرآن یک کتاب عادی بود، مثل کتاب فلسفه، کتاب اخلاق، یا کتاب فقه، می توانستیم با همان ملاکهایی که در ذهن، نسبت به این موضوعات داریم، اهداف، موضوعات و زبان آنها را مشخص کنیم. زیرا موضوعات و نوشته های انسان بود و ما هم با معیارهای انسانی درباره آنها سخن می گفتیم، هرچند قابل نقد هم می توانست باشد. اما این نقد، باز هم درباره کار و فعل خود ما بود؛ چیزی که ما آن را می شناسیم

مهم ترین مسأله این است که اصلاً قرآن چه نوع پدیده ای است؟ نمی خواهیم بحث اعجاز را مطرح کنم، ولی به آن مسائل هم خواه ناخواه منتهی می شود.

در گذشته ها به شکلی این مباحث مطرح بوده است، مانند مباحث کلام نفسی و کلام لفظی و کوششهایی که معتزله کردند تا بگویند اصلاً کلام خداوند یعنی چه؟

کوششهای معتزله و اشاعره در حدّ زمان خودشان بود، (شهرستانی) مجموعه ی از آنها را در (نهایة الاقدام) آورده است و بخشی از این حرفها را (اشعری) در (مقالات الاسلامیین) یاد کرده است. (قاضی عبدالجبار) هم یک جلد از (مغنی) را به این مسأله اختصاص داده است که اصلاً کلام یعنی چه؟ و نسبت آن به خداوند چه معنایی دارد؟

مباحث آنها متناسب با زمان خود آنها بوده است، الآن در عصر ما مسأله به شکل دیگری مطرح است و آن این که قرآن اصلاً چیست؟

ما مسلمانها معتقدیم که پیامبر قرآن را ننوشته است، بلکه آیات آن حتی با الفاظش برای او آمده است و ایشان هم باز خوانده و نویسندگان وحی - کتاب وحی - هم آنها را ثبت کرده ند. باید دید اصلاً تفسیر چیزی که هویتش این است، چه معنایی دارد؟ پدیده ای که سنخ کلام است، با توجه به مسایلی که در فهم و مباحث مربوط به فهم وجود دارد، چگونه قابل فهم است؟ باید دید سخن از نظر ما و در عصر ما چیست؟ آیا مانند معتزله سخن را ترکیب چند صوت می دانیم که نظمی یافته است، یا باید از مغزی تراویده باشد، از سلسله اعصابی، مفاهیمی که از قبل توافق شده و

با خطاب مأنوسی بیان گردد و بدون این مقدمات، سخن، سخن نمی شود. نمی خواهیم در این جا نظر بدهیم، بلکه تنها مشکل اصلی را می خواهیم بگویم.

سخنی که آمده و به گوش پیامبر رسیده و خود او دعوی دارد، یا تجربه او این است که مخاطب الوهیت قرار گرفته است، و این سخن که از خدا آمده به دست کتاب وحی برسد و سپس از طریق آنها به دست دیگران، این پدیده برای بشر عادی نامأنوس است.

این آیات در طول بیست و سه سال آمده است و ما برای آن نوعی مضمون واحد قائل هستیم، این مضمون واحد از کجا به دست آمده است و زمانی که می گوییم باید بعضی از آیات را با بعضی دیگر تفسیر کرد، یعنی چه؟

ما این پرسشها را با توجه به مباحث زبان شناسی، فلسفه زبان و هرمنوتیک، درباره قرآن پاسخ نداده ایم، در حالی که مسیحیان در عرض دویست سال گذشته به شدت روی متون دینی کار کرده اند و تکلیف کتاب مقدس را روشن ساخته اند.

من نمی خواهیم بگویم که اگر ما همان مطالعات را درباره قرآن انجام دهیم، به همان نتایج و پاسخهایی می رسیم که مسیحیان درباره انجیل رسیده اند. آنها تکلیف را روشن کرده اند و به این نتیجه رسیده اند که می شود جنبه های غیرعادی کتاب مقدس را کنار بگذارند و آن را بر ای خود مفهوم کنند و در نهایت به اینجا رسیده اند که اینها یک سری گزارشهایی است که یک عده گزارش دهندگان انجیلهای چهارگانه - داده اند. این ها از ایمان خود گزارشی می دهند و گزارش آنها شهادت ایمان است، گزارش از وضعیتی است که با آن روبرو شده اند.

شهادتی که ممکن است دیگر انسانها را تحت تأثیر قرار دهد، به طوری که احساس کنیم مخاطب خداوند قرار گرفته ایم. و این یک چیز مفهومی است. مفهوم بودنش به این معنی نیست که بشود برایش استدلال فلسفی کرد، بلکه بدان معنی است که انسان در همان حدی که طرف مقابل حرفش را می زند، می فهمد که محصل آن چیست. ما این تحقیق و این مطالعه را درباره زبان قرآن نداشته ایم.

شاید در میان حرفهای گذشتگان، نظریه هایی داشته باشیم که امروز خیلی به کار ما بیاید. اما در لابه لای کتابها است. من شخصاً فکر می کنم که ابن عربی حرفهایی دارد که من بخشی از آنها را در کتاب هرمنوتیک آورده ام که وحی را به معنای خاصی گرفته است؛ معنایی که در ذهن دیگران و متکلمان مطرح نبوده است. سخن ابن عربی، خیلی شبیه نظریه مسیحیان در مورد کلام خداست، او کلام خدا را به اثر کلام، مترتب می کند، نه به سنخ غیرعادی بودن کلام. و اثر کلام، همان اثر تکان دهنده ای است که در انسان برجای می نهد.

در کلام مسیحی، آنها مشکل را این طور حل کرده اند که بلی در انجیل تناقضی هست، زیرا آنچه به عنوان انجیل های چهارگانه به ما رسیده، فهمهای انسانی است و انسان گرفتار تناقض می شود. ولی باید دید در پشت این سخنان چه پیامی نهفته بوده است. و باید آن پیام هماهنگ مشترک را دریافت کرد.

درمیان کلامیان اسلامی هم موضوع بررسی شده است، ولی با انگیزه های دیگر و از زاویه ای دیگر. دغدغه این دو با هم فرق می کند. قدمای علم کلام اسلامی انگیزه شان با متکلمین مسیحیت فرق داشته است. هرکدام در همان زمینه ای بیشتر کار کرده اند که مورد سؤال و اعتراض بوده اند. کلام اسلامی در زمینه نبوت، بیش تر کار کرده است، زیرا منکران نبوت را در برابر خود می دیده است. نبوت محور اساسی و اصلی شروع کلام اسلامی بوده و بعد به توحید رسیده و گسترش یافته است. مسأله اصلی ما در دنیای امروز این است که تکلیف این موضوع روشن شود.

مشکل دیگر قضیه این است که کسی بگوید پیامبر، پیامبریش به این معنا است که آثار وجودی او مانند سایر پیامبران است و از تیپ انبیا است و فرض کنیم که به جای شناخت پیامبر از روی مواظ و عملکرد، درصدد بیان این نکته باشیم که انسانها به تیپهای مختلف تقسیم می شوند، ی ک تیپ، تیپ نبوی است. آنها دارای ویژگیهایی هستند که ما به آنها می گوییم، نبی. او یک تجربه تاریخی دارد، یعنی در اولین وحی، احساس کرد که پیام الهی زمین و آسمان را پر کرده است، بعد هراسان آمد و گفت مرا ببوشانید. این یک تجربه است و بعد هم این تجربه را برای دیگران باز خواند و می گفت آیات خداوند است، اینها واقعیات است.

اما از این به بعد نسبت به دیگران، گزاره های ایشان چگونه خواهد بود. آیا می تواند همان تأثیر و توان یک تجربه را داشته باشد، یا یک داوری تاریخی خواهد بود؟ ما هیچ راهی برای اثبات صحت دعوی او نداریم، هیچ راهی! که بفهمیم تجربه او چه بوده است؛ یعنی راه استدلال ن می تواند تجربه شخصی را برای ما مشهود سازد. این تجربه شخصی مخصوص شخص پیامبر است. حال این پیامبر است که در گزاره های خود می تواند آن گونه عمل کند که من هم خودم را مخاطب کلام الهی احساس کنم. اگر این احساس در من به وجود آمد، می توانم از آیات، برداشتی داشته باشم و نکته هایی را درک کنم که دیگران نمی توانند آن پاسخ را به من بدهند.

نتیجه این می شود که اگر آن سخنان - آیات خواننده شده توسط پیامبر - برای دیگران به صورت وحی بالفعل درآیند، وحی هستند و آنها احساس می کنند که این سخنان، همان وحی است و دیگر سخنان وحی نیست، این مطلوب همه هست، منتها دیگران نمی فهمند که وحی است، برای آن که در کشان نمی رسد. برای آنها این خط در این مجموعه با هر خطی در هر مجموعه دیگر فرق نمی کند.

درک آیه بودن یک چیز، یا پیامبر بودن یک شخص، امری تجربی است. اگر کسی بخواهد آیه خدا را درک کند و به آن برسد، این گونه ای تجربه است.